

رہ میخوردن میباید تا که ز خورد
چهار کین بود یک خونینی که در دم
خیال سرو فریاد خاطر آب میگرد
حیبت رخت ز کرد خفا برک بقایم
دماغ فتنه بلند بهر اسب بزرگان
جنون ما بر سر ناخست
چراغ بزم مارا رفته
بهر صحنه یاد آن طره غم فکرا کرد
ز قطع خاموش زخم دماغ تازه میگرد
درین کلک عین غم زارند زوفا
غبار خاطر از خاک دطنه بیرون برده
بگردد سکه آه رنگ بیرون زدن مینا
سوز خلوه حیرت بنا شد باک جوهر
نثار دهنه سر سینه
مرا کای بوقت خاموش
لب فرو بستن ما سکنه ز مردم باشد
نغمه کزین است آسمان خفته غزلت دریم
میتوان گفت وجود عدم آنچه است
خالجی از سلسله آواز بنا شد شرم

ترا این جاده بارکی تا منزل بلدا
قفی لریه بلبل کی روی سید
بهر کشت موج جلوه آن سرو قیام
بنای خانه شرمین ز خست حد باشد
بدریا با دبان قیل از خرطوم خود
رنگی چینه کی سوکت
از مغز خرد و باشد
تواند روغن غنچه سرک ز رنگ رون
هوا ز خم هم از باد امان زبان
تذرو کل بر پروانه از بکر خندان
سود چو میل کرد الوه دل ز سرده
رہ روحانیا نازی تواند آسمان
دل آینه نشیند کم از تپه دان بر
تقریر حارس سوکت
مار از بان ببرد
صا خاموش ماورد تکلم باشد
رغبت بر سر ماموج تبست با
بسته ما که به بیداری ما که با
تا طول املم کرم ترنم باشد

باده

باده سوز زند جوس ز خاکم ز کت
لوح بر مشهده ما ذلت سرخ باشد
خاموشم از نظاره او بود
بالیدن او جنبش کمواره او بود
سرگشته کیم کردش سیاره او بود
ز بالیدن وحدت
دل صد باره و بوجو
بجاسیم دیگر سپاس پیمان میگرد
خمار کرد سر سردید انک نشا میگذرد
برو کی آیدن از برده رازی کشید تما
بود تفتند کانا اصحبت لطف کما مطب
بچشم او خط یا قوه خود کرده میباید
دل ما یافت ز سر
که طفل ما چون کردید
بنور دل از وضع ماه خورشید اندکی باشد
بوی صاحب دلان بر در کای نفیقت
اشک برامون قبت می آرای عاشق
سید با سوز متقی دل طبع لوع طوم
ببرزم دله صد خم خاوار در هر طرفی کون

لوح بر مشهده ما ذلت سرخ باشد
خاموشم از نظاره او بود
بالیدن او جنبش کمواره او بود
سرگشته کیم کردش سیاره او بود
ز بالیدن وحدت
دل صد باره و بوجو
بجاسیم دیگر سپاس پیمان میگرد
خمار کرد سر سردید انک نشا میگذرد
برو کی آیدن از برده رازی کشید تما
بود تفتند کانا اصحبت لطف کما مطب
بچشم او خط یا قوه خود کرده میباید
دل ما یافت ز سر
که طفل ما چون کردید
بنور دل از وضع ماه خورشید اندکی باشد
بوی صاحب دلان بر در کای نفیقت
اشک برامون قبت می آرای عاشق
سید با سوز متقی دل طبع لوع طوم
ببرزم دله صد خم خاوار در هر طرفی کون

باده